



# مروری بر عنصر هدایت و بیدارگری در رفتار سیاسی امام حسین

سید مهدی موسوی کاشمیری

فرهنگ‌سازی و زمینه‌پردازی و بیدارگری به عنوان عامل اصلی‌گرگو نیه‌ای اجتماعی فرهنگی و سیاسی، در حرکت‌های اصلاحی پیامبران و اولیاء الهی جایگاه ویژه‌ای داشته و یکی از بارزترین جنبه‌های حرکت مقدس امام حسین (ع) به حساب می‌آید.

امام حسین (ع) با عنایت به نقش عمیق عنصر روشن‌گری در اصلاح اساسی جامعه و خنثی‌سازی تبلیغات مسموم دشمن، آگاهی عمومی را در دستور کار خود قرار داد و به تبیین اهداف خود همت‌گمارد.

به اعتقاد نویسنده، امام حسین (ع) در طول نهضت خود دو گونه هدف را دنبال می‌کرد و در هر مورد به تناسب موقعیتها و اوضاع به تبیین آن‌هلی پرداخت. هدف ثابت و رهبردی آن حضرت چون همه امامان معصوم (ع) بر پایی و حیات دین در جامعه بوده است که چون رسته‌ای تمام مواضع امام (ع) را در مقابل معاویه و یزید به هم پیوند می‌زند و هدفهای مرحله‌ای و تاکتیکی آن حضرت نیز که شکل آن بر اساس اقتضات و اوضاع خارجی و عینی تعیین شده بود؛ امتناع از بیعت، تشکیل حکومت اسلامی و شهادت بوده است.

درازای تاریخ بشر از آغاز تاکنون، شاهد صحنه‌های خونین و حوادث اسف‌انگیز و



مروری بر عنصر هدایت و بیدارگری در...

غمباری بوده است، حوادثی که هم ظرف زمانی و هم تعداد تلفات و خسارتهای مادی آن، بسیار بیشتر از صحنه نهضت عاشورا بوده است، ولی آیا کدام یک از آنها همپایه قیام حسینی(ع)، در صفحه دلها و خاطره‌های آدمیان زنده و بالنده مانده است؟ و کدام یک توانسته است به قدر قیام ماندنی و بی‌مانند او احساسات پاک بشری را جریحه‌دار و وجدانهای خفته و غفلت‌زده را بیدار و عقول اهل عالم را مقهور خود سازد و دل‌های آزادگان جهان را تحت تأثیر و هدایت خویش قرار دهد؟ بی‌گمان این تأثیر و ماندگاری دارای رموزی است، که سایر حوادث عظیم فاقد آن است و بررسی آن مجال دیگری می‌طلبد و مطمئناً بیدارگری‌ها، تبلیغات و موضع‌گیری‌های روشنگر آن حضرت، در تبیین اهداف مقدس انسانی و دینی خود سهم بزرگی در این خصوص دارد، که بخش بسیار ناچیزی از آن، در نوشتار حاضر به قلم آمده است.

#### ◀ بخش یکم: کلیات

#### □ ۱. انقلاب یا کودتا

در تاریخ تحولات و انقلابات بشری گاهی مصلحانی به ظهور می‌رسند که با قصد خیرخواهی و اصلاح، پیش از هر چیز به سراغ حکومت و دستگاه فاسد حاکم می‌رفته‌اند و با به راه انداختن جنگ مسلحانه به سرنگونی آن اقدام می‌کرده‌اند.

آنان بر این باور بوده‌اند که برای ایجاد اصلاحات در جامعه باید از بالا به پایین شروع کرد و ابتدا حکومت فاسد را از میان برداشت و آنگاه به اصلاحات، در سطح و عمق جامعه اقدام کرد. چنین سیری در اصطلاح سیاسی «کودتا»<sup>۱</sup> نام دارد. البته همه کودتاها با این انگیزه و بر این اساس واقع نشده و نمی‌شود.

این شیوه گرچه ممکن است زودتر به تغییر رژیم بینجامد، ولی چون در مردم آمادگی برای اصلاحات نبوده و کار عمیق فرهنگی بر روی آنان صورت نگرفته است، چه بسا حکومت جدید در این راه دراز و پرییچ و خم از همراهی و مساعدت مردم بی‌بهره بماند و چون نظارت مردمی بر عملکرد و سیاستهای دولت در چنین فرضی وجود ندارد، رفته رفته دستگاه حکومت آرمانهای خود را تغییر داده و به فساد گراید، و حرکت اصلی که با هدف اصلاحی به وقوع پیوسته است در وصول به آن با ناکامی مواجه گردد.

در برابر این دسته، گروه بسیاری از مصلحان که عمیق به مسایل می‌نگرند و با دیدی ژرف



به هدف خود و راههای وصول بدان می‌اندیشند، مسیری دیگر می‌پیمایند و برای چنین حرکتی کمتر سرمایه‌گذاری و صرف وقت و انرژی می‌کنند. آنان به اصلاحات از پایین به بالا معتقد و به فرهنگ‌سازی و زمینه‌پردازی به عنوان عامل اصلی دگرگونیهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و غیر آن، توجهی تام دارند.

چنین شیوه‌ای هم مساعدت و پشتوانه مردم را با اهداف حکومت جدید تضمین می‌کند و هم به واسطه وجود نظارت عمومی، از فساد دستگاه دولتی ممانعت به عمل می‌آورد.

حرکتهای اصلاحی پیامبران الهی تماماً از همین شیوه پیروی می‌کرده است و حتی در رفتن به سراغ کسی همچون فرعون نیز، در آغاز عنصر فرهنگی و تبلیغی در کار بوده است.

قرآن کریم در نقل خطاب خداوند به حضرت موسی و هارون می‌فرماید:

«إِذْ هَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ أَنَّهُ طَغَىٰ فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لِّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ»<sup>۲</sup>

به سوی فرعون که طغیان کرده است بروید سپس با او سخنی نرم و ملایم بگویید شاید به خود آمده یا از عاقبت کار خود بترسد.»

منطق قرآن در باب ایجاد عدالت، رویکرد به مردم است و این وظیفه به خود آنان متوجه شده است تا با فرهنگ‌سازی و روشنگری‌های انبیاء، خود آنها به برپایی قسط و عدالت اقدام کنند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ...»<sup>۳</sup>

ما پیامبران خویش را با آدله و براهین روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان فرود آوردیم تا مردم اقامه قسط کنند و آهن را نازل کردیم که در آن سختی و صلابت و منافی برای مردم است.»

در این آیه کریمه نقش پیامبران الهی فرهنگ‌سازی، روشنگری و تبلیغ معارف و مقررات الهی معرفی شده است، تا در سایه بیداری و شناخت حق و راه درست، عدالت‌طلبی و حقیقت‌خواهی در آنان زنده شود و سپس خود با استفاده از ابزار آهن، به دفع موانع قسط به پا خیزند و سیستمی عادلانه و حق‌مدارانه را بر سرنوشت خود حاکم کنند.

در نهضت حسینی نیز روشنگری و تنویر افکار عمومی، بارزترین جنبه این حرکت مقدس محسوب می‌شود و تلاش بی‌وقفه و پی‌گیر آن حضرت در این راه، شاهدی بر اعمال همین روش و اهتمام آن حضرت نسبت به این موضوع است.



## □ ۲. انقلاب اصلاحی و خاستگاه آن

مطالعه در تاریخ انقلابهای اصلاحی نشان می‌دهد که برای تحقق یک دگرگونی عمیق و همه‌جانبه در جامعه ستم‌زده و تحت استبداد، وجود دو عنصر بایسته و لازم است: ۱- فشار و ظلم فراگیر دستگاه حکومت بر مردم، ۲- آگاهی و بیداری عمومی. و با فقدان هر یک، انقلابی به طور همه‌جانبه و گسترده صورت نمی‌گیرد. زیرا اگر در جامعه، ستم فراگیر و حکومت ظالمی حاکم نباشد، مردم نیازی به تغییر اوضاع نمی‌بینند و آن را تحصیل حاصل می‌دانند. در چنین جامعه‌ای نظام حاکم از سوی مردم تهدید نمی‌شود، گرچه ممکن است تهدید خارجی وجود داشته باشد.

وجود ستم و بی‌دادگری هم بی‌آنکه بر روی افکار مردم کار فرهنگی شود و اذهان خفته بیدار شود و آگاهی عمومی نسبت به وضعیت موجود و نیز آنچه باید باشد و مطلوب است پدید نیاید، برای پیدایش انقلابی فراگیر و دامن‌گستر، کافی نخواهد بود.

در چنین وضعیتی، گرچه ممکن است گروهی با بهره‌جویی از زمینه‌های موجود به کودتایی برانداز دست زنند و از سوی مردم نیز در برابر آنان مقاومتی صورت نگیرد، ولی چنین مسأله‌ای اساساً از موضوع بحث ما خارج است و سخن ما بر سر نهضتی مردمی و فراگیر است.

و لذا از این زاویه نیز امام حسین(ع) فرهنگ‌سازی و آگاهی‌دهی عمومی را در دستور کار خود قرار داده و عمیقاً بدان پرداخته است، زیرا گذشته از اینکه وصول به اصلاحات با همراهی و هماهنگی و حمایت مردم موفق‌تر و میسرتر است و اصلاحات عمیق و پایدار را باید از خود مردم شروع و به وسیله خود آنان ادامه داد، تحقق خارجی و عینی انقلاب نیز بی‌وجود کار فرهنگی و بیداری مردم عملی نخواهد بود.

## □ ۳. بزرگترین آموزه نهضت حسینی(ع)

چنان که گفته شد انسان موجودی است اجتماعی که تمایل دارد همواره خود را با جمع هماهنگ کند و بلکه محکوم آن است و انسان موفق آن کسی است که بهتر بتواند خود را با محیط و فرهنگ غالب زمان تطبیق دهد. و در جامعه‌شناسی، از رفتاری که در بین مردم معروف شناخته شود تعبیر به «هنجار» می‌شود، چه این رفتار مطابق با ارزشهای مکتبی و انسانی باشد یا نباشد و آنچه از سوی جامعه مورد اعتراض و بی‌مهری باشد «ناهنجار»

شمرده می‌شود.

سخن بر سر این است که مؤمن چگونه است؟ آیا او می‌تواند تنها در غالب هنجارهای اجتماعی گام بردارد و ملاک حق و باطل را در هر زمینه‌ای هنجارها و ناهنجارها بداند؟ قطعاً چنین شیوه‌ای صفت مؤمن نیست. مطابق آیات و روایات به ویژه در مورد امر به معروف و نهی از منکر، انسان دین‌باور هنجارساز و تأثیرگذار است نه هنجارپذیر و تأثیرگیر. و چنین شخصی فرهنگ‌سازی و کنش در تبدیل ارزشهای مثبت نابهنجار به هنجار اجتماعی و مقبول عرف را وظیفه خود می‌شمارد.

بزرگترین درسی را که حضرت امام حسین(ع) به بشر آموخت همین نکته است. بر اساس آموزه آن بزرگوار، هرگاه حق و عدالت و فضیلت‌های انسانی در خطر تحریف و فنا قرار گرفت و این ضلالت و غفلت دامن‌گیر و دامن‌گستر و هنجار شد، مؤمن وظیفه دارد با همه قوا به روشنگری و بیدارگری پردازد و از تمامی سرمایه‌های خود در این راه در حد توان خود مایه بگذارد.

از مصیبت‌های تاریخی این گزارش است که پس از ملاقات امام حسین(ع) با فرماندار مدینه، مروان حکم به آن حضرت گفت: من خیرخواه توأم و به سخن من گوش کن که نجات تو در آن است. آن حضرت در پاسخ گفتند: سخت چیست؟ بگو تا بشنوم. او در پاسخ بیعت با یزید را به آن حضرت پیشنهاد کرد و سپس اضافه کرد که چنین کاری برای دین و دنیای تو بهتر است.

این گزارش حاکی از فاجعه‌ای عمیق در سطح جامعه اسلامی آن روز است، که کسی مانند او به خود اجازه می‌دهد با پسر پیامبر خدا(ص) که همگان و صف بی‌همتای او و برادرش امام حسن(ع) را از زبان و حیانی پیامبر اکرم(ص) شنیده بودند، این گونه سخن بگوید و خود را خیرخواه و دلسوز دین او نیز به حساب آورد.

آنگاه امام حسین(ع) در پاسخ به پیشنهاد او گفتند:

«انا لله و انا اليه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الامة براع مثل یزید؛<sup>۴</sup>

ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم و باید با اسلام وداع کرد که اُمت [پیامبر(ص)] به زمامداری همچون یزید مبتلا شده است.»

فراز نخست این سخن، بخشی از آیه قرآنی<sup>۵</sup> در مورد مصیبت و معروف به کلمه «استرجاع» است و مطابق تعلیم قرآن، مؤمن در وقت بروز مصیبت آن را بر زبان می‌آورد.



جریان این کلام الهی بر زبان آن حضرت نشان از مصیبتی سترگ و تمهیدی است برای نشان دادن عمق فاجعه‌ای که جمله پس از آن حکایت‌گر آن است.

فراز بعدی را به دو صورت می‌توان توضیح داد. نخست آنکه زمامداری شخصی مانند یزید بن معاویه، ویرانی قلعه دین و هدم آن را در پی دارد به صورتی که باید با آن وداع کرد. زیرا بنی‌امیه که هیچ اعتقادی به دین و اساس وحی ندارند با خود عهد بسته‌اند که تا نابودی کامل آن آرام نگیرند و تا بازگرداندن جامعه به وضعیت دوران جاهلیت از پای ننشینند. احتمال دیگر اینکه وضعیت فرهنگی، اعتقادی، و هنجارهای اجتماعی امت اسلامی به حدی تنزل یافته باشد که پذیرای کسی مانند یزید باشند و حکومت و زمامداری او را بر خود هموار سازند. دیگر اثری از حقیقت دین نمانده و همچون محتضری ماند که به پایان عمر خود نزدیک است.

البته تعبیر به «مثل» در این جمله مؤیدی برای احتمال دوم است، زیرا بنا بر احتمال نخست حکومت شخص یزید مصیبتی برای اسلام معرفی می‌شود و زمامداری خاص او که در آن زمان امت اسلامی بدان دچار شده بود خطری برای اساس دین و عدالت به شمار می‌رود، ولی بنابر معنای دیگر مایه نگرانی، رسیدن وضعیت جامعه در ابعاد فرهنگی اجتماعی اخلاقی به سر حدی است که زمامداری همانند یزید هنجار اجتماعی شود و به تعبیر دیگر بنابر احتمال دوم، اصل جریان، مورد اعلام خطر است نه حکومت شخص یزید.

در هر صورت این زخمی عمیق و دردناک بود که بر قلب اسلام نشسته بود و آن را تهدید به مرگ می‌کرد. بزرگترین اقدام امام حسین (ع) در قیام خود این بود که با فریادها و پیامها و سخنان بیدارگر و مهیج خود که سطر به سطر آن را با خون مقدس خود و یاران وفادارش ثبت کرد توانست با یک هنجار بنیان‌برانداز به مبارزه‌ای عمیق و پردامنه پردازد تا برای همیشه امت محمدی (ص) را از سقوط و ارتجاع به دوران جاهلی باز دارد.

### ◀ بخش دوم: روشنگری‌های حسینی (ع) در حوزه اهداف

در مبارزه بر ضد قدرت حاکم نخستین بارقه‌ای که به ذهن می‌زند این است که این قیام برای کسب قدرت و دست یافتن به ریاست و زندگی دنیاست. قطعاً چنین توهمی نسبت به نهضت حسینی (س) بی‌مورد است، ولی دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیه به گونه‌ای قوت یافته بود

که قادر بود تا حدود زیادی با تأثیرگذاری بر افکار و اذهان عمومی، آنان را فریفته و نسبت به این قیام مقدس بدبین سازد، گذشته از اینکه وقتی حادثه‌ای در پیچ و خم حوادث و گذار تاریخ قرار می‌گیرد، گرد و غبار شیطنتها، عداوتها و نامردمی‌ها چه بسا چهره‌ناب آن را زیر لایه‌های ضخیم خویش برد و مانع درخشندگی و روشنائی آن شود. لذا جلودار قیام باید از همان آغاز به طور شفاف هدف از قیام خود را بازگو کرده و راه را بر هر گونه تحریف مسدود کند.

با بررسی سخنان امام حسین(ع) در طول نهضت خود دو گونه هدف از این قیام خونین به دست می‌آید، که در هر مورد به تناسب موقعیتها و اوضاع ویژه خود به تبیین آن پرداخته است.

این دو نوع هدف عبارتند از ۱- هدف ثابت و استراتژیک، ۲- هدفهای مرحله‌ای و تاکتیکی.

#### □ ۱. هدف ثابت و جاری حسینی(س)

هدف ثابت و مستمر امام حسین(ع) که در سرتاسر حیات خود آن را چه به عنوان امام مسلمانان در دوره امامت و چه به عنوان انسانی برجسته و مطیع الهی در حیات پدر و برادر خود دنبال می‌کرده است، برپایی و حیات دین در جامعه بوده است و در راه وصول به آن از هیچ اقدام و جهادی فروگذار نمی‌کرده است و این رشته‌ای است که همه امامان معصوم(ع) را به هم پیوند داده است.

حضرت رضا(ع) در فرازی از حدیثی که در شأن امام بیان کرده‌اند می‌فرمایند:

«... الإمام أمين الله في خلقه و حجته على عباده و خليفته في بلاده و الداعي الى الله و الدآب عن حرم الله...»

امام امین الهی بین مردم و حجّت خداوند بر بندگان و جانشین او در سرزمینها و شهرهایش و دعوتگر مردمان به سوی خدا و مدافع از حریم الهی است.»

مطابق این حدیث، مقصد اصلی هر امامی، هدایت افکار و مصون ماندن حریم الهی است که بدین منظور به اقدامهای مناسب دست می‌زدند.

اینکه بسیاری در ارزیابی هدف حسینی به راههای مختلف رفته‌اند و در این ارزیابی دچار مشکل شده‌اند، همین است که آنها گاهی اهداف تاکتیکی آن حضرت را به جای هدف استراتژیک او پنداشته‌اند، ولی آن را همخوان با تمامی مراحل نهضت آن حضرت نیافته‌اند و



این خود از لغزشگاههای اساسی در بررسی هدف این نهضت مقدس است.

توجه به مقصود اصلی آن حضرت در این قیام، همچون رشته‌ای که تمام اجزای به ظاهر ناهمگون آن را برهم پیوند می‌دهد و واحدی منظم و همدفمند را به وجود می‌آورد، ما را از ابتلای به تحلیلهای یکجانبه و عقیم در این باره باز می‌دارد، و همین هدف ثابت است که انقلاب حسینی را به مواضع و اقدامهای سایر امامان علیهم‌السلام مربوط می‌کند که اگر هر یک از آن بزرگواران در وضعیت آن حضرت بودند، همان کار را می‌کردند، همان سان که اگر او نیز در اوضاع حاکم بر زمان هر یک از آنان بود همان راهی را که آنان پیمودند دنبال می‌کرد.

#### ● با معاویه

مطابق گزارشهای تاریخی پس از شهادت حضرت امام حسن(ع) مردم عراق از امام حسین(ع) خواستند تا با خلع معاویه از خلافت و تمرد در برابر او بیعت خود با آن حضرت را قبول کند. آن بزرگوار به این پیشنهاد پاسخ رد داد و به آنان یادآوری کرد که بین او و معاویه پیمان و قراری هست که نقض آن بر او جایز نیست و تا وقتی معاویه زنده است نمی‌تواند آن عهد را بشکند ولی به آنان قول داد که وقتی معاویه از دنیا رفت در این کار تأمل و اندیشه کند.<sup>۷</sup>

ولی در عین حال گرچه آن حضرت در حیات معاویه دست به اقدامی عملی نزد و نقض پیمان نکرد، ولی در هر فرصت مناسب از روشنگری نسبت به افکار عمومی فروگذار نمی‌کرد.

البته این روش را آن حضرت در عصر حیات برادر ارجمندش حسن(ع) و همراه با او نیز دنبال می‌کرد<sup>۸</sup> ولی پس از شهادت آن بزرگوار، این کار را با حجم بیشتر و شتاب فزونتری





پی گرفت که نامه افشاگر آن حضرت به معاویه<sup>۹</sup> و سخنرانی مهیب آن بزرگوار در جمع نخبگان امت در منطقه منا<sup>۱۰</sup> و غیر آن نمونه‌ای از آن است.

موسی بن عقبه می‌گوید: برخی به معاویه گفتند، مردم چشم خود را به حسین بن علی دوخته‌اند؛ خوب است به او فرمان دهی تا به منبر رود و خطابه‌ای ایراد کند و چون زبان شیوایی ندارد بدین وسیله از چشم مردم خواهد افتاد.

معاویه گفت: ما همین اندیشه را در باره برادرش حسن داشتیم و همین کار را نسبت به او کردیم ولی نتیجه آن برعکس بود و آبرویمان رفت.

آنها اصرار کردند تا معاویه بدین کار راضی شد و او نیز این پیشنهاد را به امام حسین (ع) عرضه کرد، و ایشان نیز پذیرفتند. آن حضرت در جمع مردمان و در حضور معاویه بر منبر جلوس کرد و سخن خود را با حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبرش آغاز کرد.

در همین حال کسی گفت این کیست که خطبه می‌خواند؟ آن حضرت این سخن را شنید و سپس فرمود: ما حزب پیروز خداییم. و ما عترت نزدیک پیامبر (ص) و اهل بیت پاک او و یکی از دو ثقلی هستیم که رسول خدا ما را در مرتبه بعد از کتاب الهی که هیچ باطلی در آن راه ندارد و تفصیل همه چیز است یاد کرد.<sup>۱۱</sup> و تفسیر آن به ما واگذار شده و ما در تأویل آن در نمی‌مانیم و حقایق آن را گرفته و دنبال می‌کنیم. و چون اطاعت ما فرض است، از ما پیروی و متابعت کنید، زیرا فرمانبرداری از ما با فرمانبرداری از خدا و رسولش مقرون شده است...<sup>۱۲</sup>

سپس افزود: من شما را از گوش دادن به صداهای شیطان برحذر می‌دارم، زیرا او دشمنی روشن برای شماست و گرنه همانند اولیای او خواهید بود که به آنان گفت «امروز احدی بر شما



غالب نخواهد گشت و من هنگام سختی یار و پناه شما خواهم بود، تا آنگاه که سپاه اسلام و کفر رو در روی هم شدند، شیطان پا به فرار گذاشت و گفت، من از شما بیزارم.<sup>۱۳</sup> وقتی سخن امام(ع) به اینجا رسید معاویه که بر موقعیت و حکومت خود احساس خطر می‌کرد رو به آن حضرت کرد و گفت: «ای اباعبدالله، کافی است و پیام خود را رساندی.»<sup>۱۴</sup> مثل همین جریان برای فرزندش یزید با حضرت سجاد(س) تکرار شد. زمانی که در حضور یزید و اهل شام پس از شهادت پدر بزرگوارش بر منبر رفت و حسین وار سخن گفت و یزید خطابه او را با اذان مؤذن قطع کرد.<sup>۱۵</sup>

### ● بایزید

امام حسین(ع) در راستای همین هدف اصلی و ثابت خویش، در برابر یزید بن معاویه دست به نهضتی بی‌مانند زد و روح کلی حاکم بر این حرکت خود را در تمام مراحل آن همین امر اعلام و معرفی کرده است.

در فرازی از زیارت شریف اربعین آمده است:

«... و بذل مهجته فیک لیستنقد عبادک من الجهالة و حيرة الضلالة؛<sup>۱۶</sup>  
و او خون قلبش را در راه تو داد تا بندگانت را از جهالتها و سرگستگی در وادی گمراهیها برهاند.»

همچنان که اشاره شد قیام آن حضرت از آغاز تا انجام مراحل مختلفی را طی کرده است و به تناسب هر یک سخنانی روشنگرانه و مواضعی بیدارگر از آن بزرگوار صادر شده است و چون روح حاکم بر تمامی آنها یک امر بوده است آن حضرت کوشیده است تا همراه با روشنگری‌های خود نسبت به هر یک از آن مراحل، در خصوص آن هدف ثابت و جاری خود نیز تأکید و پافشاری کند که در این مجال کوتاه به برخی از آن به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم.

مطابق نقلی آن حضرت هنگام خروج از مدینه در گفتگوی خود با محمد بن حنفیه این چنین اظهار کرده‌اند:

«أتی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً بل خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی اريد ان آمر بالمعروف و انهي عن المنکر و أسیر بسيرة جدی و ابی علی بن ابی طالب؛<sup>۱۷</sup>  
من از روی مستی و غرور نعمت و فسادکاری و ستمگری به پا نخاسته‌ام بلکه قیام من به منظور اصلاح‌طلبی در امت جدّم می‌باشد من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و در همان خط جدّم و پدرم راه طی کنم.»



فراز نخست، چه به منظور بیان نفی انگیزه فاعلی باشد و چه انگیزه غایی، به نقطه‌ای حساس اشاره دارد و با اینکه با توجه به شخصیت ممتاز معنوی و پیشینه پرافتخار آن حضرت، کسی را گمان ریاست طلبی و دنیاخواهی در باره او نمی‌رفت، ولی در عین حال آن حضرت به این نکته توجه دارد که چنین کار عظیمی بزرگترین و حساسترین منطقه تهمت است و به ویژه در منظر اهل دنیا - که به گفته خود آن حضرت نوع مردم این گونه‌اند و دین را جز در پرتو دنیا طلبی و کام‌جویی از لذت‌های آن نمی‌خواهند<sup>۱۸</sup> - به سرعت می‌توان با تحریف حقیقت و تبلیغات، آنچه هست را وارونه جلوه داد و بر دیدگان مردم حجابی غلیظ زد.

از فراز بعدی چند نکته استفاده می‌شود:

- ۱. واژه اصلاح در مورد مسایل سیاسی و اجتماعی کاربردهای متعدد دارد:
  - ۱-۱. تغییرات شکلی و رفورمی در مقابل انقلاب و تغییرات بنیادین
  - ۱-۲. در اصطلاح سیاسی معاصر، به معنای هماهنگ کردن سیاستها و عملکردها در زمینه‌های مختلف با ارزشها و آموزه‌های لیبرالیسم
  - ۱-۳. و در مفهوم اسلامی آن، زدودن پایه‌ها و نشانه‌های ستم و عبودیت غیر خدا و گسترش عدالت حقیقی بر مبنای حقوق واقعی انسان، در پرتو وحی الهی و عقل بشری. بی‌گمان مقصود آن حضرت از این واژه چیزی جز مفهوم اخیر آن نیست.
  - ۲. آن حضرت میدان اصلاحات را، امت جد خود دانسته است نه خود دین و این نشان می‌دهد که مایه اصلی ارتجاع و فلاکت امت اسلامی، ظهور فساد و بی‌عدالتی بین خود آنهاست، نه آموزه‌های دین و این نکته‌ای است مهم که در ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی جامعه، نباید ضعفهای نفسانی، مدیریتی و صلاحیتی حاکمان را به حساب دین گذارد و آموزه‌های دینی را در بروز آن مقصر دانست و از اصلاحات در درون دین دم زد، بلکه باید آن را در عیبهای خود جستجو کنیم.
  - ۳. از ظاهر کلام برمی‌آید که آن حضرت علت غایی را طلب اصلاح دانسته و امر به معروف و نهی از منکر را راهکار وصول به آن می‌داند و این گذشته از تأکید بر اهمیت امر به معروف و نهی از منکر به ویژه در مورد فساد حاکمان برای وصول به اصلاحات، بیانگر این است که همچنان که طلب اصلاح به عنوان مسأله‌ای اجتماعی، سیاسی مطرح است، امر به معروف و نهی از منکر در سیاق آن نیز محتوای سیاسی و اجتماعی دارد نه معنای فردی.
- باز آن حضرت در بیانی دیگر هدف خود از قیام را چنین بازگو کرده است:



«اللهم انك تعلم انه لم يكن الذي كان منا تنافساً في سلطان و لا التماساً من فضول الحطام و لكن لنرى المعالم من دينك و نظهر الاصلاح في بلادك و يأمن المظلومون من عبادك و يعمل بفرائضك و سننك و احكامك...»<sup>۱۹</sup>

بار الها! تو به یقین می‌دانی آنچه از ما سر زده است برای سلطه‌طلبی و کسب قدرت و دست‌یازیدن به متاع دنیوی نبوده است، بلکه قیام ما برای ارائه نشانه‌های دین تو و پدید آوردن اصلاح در شهرهای تو بوده است و برای اینکه بندگان مظلوم و ستم‌دیده تو احساس امنیت و آرامش کنند و به فریضه‌ها و سنتها و احکام تو عمل شود ...»

نکته‌ای که در مورد این سخن و سخن پیشین که از آن حضرت نقل شد لازم به یادآوری است این است که مقصود از فراز نخست هر یک از این دو کلام، به قرینه مقابله با جمله‌ها و فرازهای بعدی کسب قدرت و حکومت برای رسیدن به تمنیات نفسانی و ارضای خشم و شهوت به گونه متداول بین اهل دنیا است، نه حکومت و قدرتی که در خدمت اهداف الهی باشد. باری همچنان که اشاره کردیم آن حضرت در تمام مراحل حرکت خود به تبلیغ این هدف جاری و استراتژیک خود پرداخت و حتی در همان زمانی که با آمدن سپاه حرّ و گفتگوی بین او و امام(ع) بی‌وفایی و عهدشکنی مردم کوفه روشن شد و امام وارد مرحله تازه‌ای از قیام خود شد و خود را مواجه با شهادت می‌دید، در جمع اصحاب خود به پا خاست و پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر جدّ گرامی اش پیامبر اکرم، ورود به این مرحله جدید را به اصحاب خود گوشزد کرد سپس فرمود:

«الا ترون إلى الحق لا يعمل به و الی الباطل لا يتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء ربّه محقاً...»<sup>۲۰</sup>

آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود و باطل ترک و وانهاده نمی‌شود، در این اوضاع باید مؤمن زندگی را بر خود ناگوار بداند و به ملاقات با پروردگار خود میل کند و ببیندیشد ...»

آن بزرگوار، زندگی و حیات مادی را جز در سایه حق سزاوار نمی‌داند و چنین معیشتی را نه تنها بر خود بلکه نسبت به هر یک از مؤمنان روا نمی‌شمرد. او با این سخن نشان داد که حتی در شهادتش نیز احیای حق و امحاء باطل را جستجو می‌کند.

در کوفه نیز مسلم بن عقیل پس از دستگیری توسط مأموران و سربازان ابن زیاد به مجلس عیبدالله وارد شد، او به مسلم سبّ و ناسزا گفت و او را به فتنه‌گری و ایجاد تفرقه بین مسلمانان متهم ساخت، آن جناب در پاسخ به او گفت:

«من برای این منظور نیامدم ولی چون شما منکر را علنی ساختید و معروف را دفن کردید و بر مردم، بدون رضایت آنان فرمانروا شدید و آنها را بر مخالفت فرمان الهی وادار کردید و بین آنان بسان کسری و قیصر حکم راندید، ما آمدیم تا آنها را امر به معروف و نهی از منکر کنیم و



## به حکم خدا و سنت پیامبرش دعوت کنیم»<sup>۲۱</sup>

سخنان صریح و روشنگرانه حضرت مسلم پیش ابن زیاد و اهل مجلس او، چنان ابن زیاد را درمانده کرد که هیچ سخنی برای گفتن نداشت و شروع به ناسزاگویی و سب اولیای الهی و اهل بیت پاک پیامبر(ص) کرد و کلماتی بر زبان راند که به گفته جناب مسلم خود آن پلید و پدرش، سزاوار آن‌اند.

### □ ۲. اهداف مرحله‌ای و تاکتیکی نهضت حسینی(ع)

همان گونه که گفتیم هدف اصلی، جاری و راهبردی اباعبدالله(ع)، افشای ماهیت خطرناک بنی‌امیه و اعلام بیگانه بودن آنان از اسلام و پاسداری از کیان دین بوده است، ولی شیوه اجرای این وظیفه اساسی و شکل آن را اقتضائات و اوضاع خارجی و عینی تعیین می‌کند. رهبر لایق، آن کسی است که بتواند مناسبات و اوضاع هر مرحله‌ای را به درستی بشناسد و مطابق همان مرحله و متناسب با آن تصمیم‌گیری و اعلام موضع کند، در غیر این صورت، ناکامی از دستیابی به هدف، قطعی است.

هدفهای تاکتیکی نهضت حسینی(س) را می‌توان از این قرار برشمرد: ۱- امتناع از بیعت، ۲- تشکیل حکومت اسلامی، ۳- شهادت.

مطابق گزارشهایی که به آن حضرت از جدّ گرامی و پدر بزرگوارش رسیده بود گرچه برای او روشن بود که عاقبت کار، چیزی جز شهادت نیست، ولی در مقام عمل و موضع‌گیری بر طبق تکلیف خود، که بر اساس اوضاع و احوال، نوع آن معین می‌شد رفتار می‌کرد. و در راستای هدف کلی خود به بیان حقیقت و روشنگری اذهان و افکار عمومی می‌پرداخت.

### ◁ امتناع از بیعت

اولین موضع‌گیری علنی و عملی امام حسین(ع) در مخالفت با حکومت یزید، امتناع از بیعت بود.

مطابق گزارش مورخان، پس از مرگ معاویه در نیمه رجب سال شصت هجرت، یزید نامه‌ای به فرماندار مدینه<sup>۲۲</sup> نوشت و در آن تأکید کرد که از امام حسین(ع) برای او بیعت بگیرد و بر او سخت گرفته و تأخیر را در این باره از او نپذیرد. و او نیز همان شب کسی را سراغ حسین(ع) فرستاد و از او خواست تا به حضور او برسد. آن حضرت نیز متوجه قضیه شده و با



ترتیبی خاص بر او وارد شدند. در آن ساعت، مروان حکم نیز حاضر بود و آن‌گاه فرماندار مدینه مرگ معاویه را به آن حضرت اعلام کرد و سپس نامه یزید به او مبنی بر بیعت گرفتن از آن حضرت برای یزید را برای آن بزرگوار قرائت کرد. آن‌گاه بین امام حسین (ع) و آن دو نفر سخنانی در گرفت و به نقل سیدبن طاووس، آن حضرت رو به ولید فرماندار مدینه کرد و گفت:

«أيتها الامير! إنا اهل بيت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و بنا فتح الله و بنا ختم الله و يزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحرمه و مثلى لا يبايع بمثله و لكن نصبح و تصحون و ننظر و ننظرون أئنا أحق بالخلافة و البيعة؛<sup>۳۳</sup>

ای امیر، ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل آمد و شد ملائکیم و خداوند به ما شروع می‌کند و به ما پایان می‌دهد - همه امور هستی به برکت وجود ماست - در حالی که یزید مردی است فاسق و شراب‌خوار و کسی است که خون حرام بر زمین می‌ریزد و علناً به فسق و فجور می‌پردازد و کسی مانند من با شخصی مثل او بیعت نمی‌کند ولی - مهلت بده - تا صبح شود و دو طرف در کار خود بیندیشیم تا معلوم شود کدام یک از ما به خلافت و بیعت سزاوارتریم.»

امام حسین (ع) در این فرازها، جریان را از محاسبه خصومت و عداوت شخصی بیرون آورده تا ولید خیال نکند، حسین (ع) به طمع خلافت افتاده و روی همین انگیزه تاب تحمل یزید را ندارد، او قضیه را ارزشی و بر اساس معیارها و ملاکهای حق و باطل قرار داده است و با این منطق، ولید را مجاب کرده است.

در این استدلال اباعبدالله (ع)، در حقیقت دو قیاس منطقی شکل اول نهفته است؛ در قضیه اول می‌گویند من این صفات را دارم و او دارای این صفات است و هر کس دارای آن صفات باشد، بر حق و آن کس که اوصاف نوع دوم را داشته باشد، بر باطل است، و لذا خود را مصداقی از حق و یزید را مصداق باطل معرفی می‌کند و این نتیجه را صغرای قضیه دوم قرار می‌دهد و کبرای آن را که عدم سازش بین جریان حق و باطل است به ارتکاز ذهنی ولید حواله داده و نتیجه گرفته است که مثل من با مثل او بیعت نمی‌کند.

و جالب است که در نتیجه‌گیری هم موضوع به صورت عام بیان شده است که شائبه هر گونه عداوت شخصی را از میان بردارد. و به تعبیر دیگر به جای اینکه بگوید بنابراین من با یزید بیعت نمی‌کنم، می‌گوید مثل من با مثل او چنین نمی‌کند و جریان از حساب شخص من و او خارج است و اساساً چنین چیزی با حفظ موقعیتها و ویژگیهای دو طرف در دائره ممتنعات و غیر ممکن است.

گذشته از اینکه با این تعبیر به او می‌فهماند که نه تنها من، بلکه هر کس در این خط و مسیر



باشد و به جانب حق رود، راهی جز این ندارد. و در حقیقت نوعی تعریض و ارشاد نسبت به خود ولید نیز محسوب می‌شود.

قوت و استحکام این منطق و استدلال، آنچنان ذهن و اندیشه ولید را تحت تأثیر خود گرفت که پس از اینکه آن حضرت از مجلس او بیرون رفت، مروان حکم رو به او کرد و گفت: «رای مرا کنار گذاشتی و او را رها کردی، نه! به خدا سوگند دوباره به او دست نخواهی یافت.»

و او در پاسخ گفت:

«وای بر تو ای مروان! تو به من پیشنهاد کاری دادی که هلاک دین من در آن است. به خدا سوگند دوست ندارم که آنچه خورشید بر آن از مال و ثروت دنیا می‌تابد از من باشد و در قبال آن من حسین را بکشم! سبحان الله من بدین جهت که او می‌گوید بیعت نمی‌کنم، دست خود را به خون او بیالایم؟! به خدا قسم من بر این اندیشه‌ام که هر کس به جرم ریختن خون او به پای حساب آید روز قیامت نزد خداوند میزان عملش سبک و بی‌مقدار خواهد بود.»

سپس مروان در جواب او از روی استهزاء گفت:

«اگر این گونه می‌اندیشی راهی درست رفتی.»<sup>۲۴</sup>

و این اولین عکسی‌العملی بود که از آن حضرت در قبال چنین پیشنهادی سر زد و پس از آن نیز همچنان که قبلاً گفتیم مروان حکم پس از این دیدار در کوچه‌های مدینه با آن حضرت ملاقات کرد و از او خواست تا با یزید دست بیعت دهد و آن حضرت با صراحت و قاطعیت تمام آن را مردود شمرد.

به نقل شیخ مفید<sup>۲۵</sup> جریان ملاقات امام حسین(ع) با ولید شب شنبه سه روز به آخر رجب سال ۶۰ هجری اتفاق افتاد و روز شنبه نزدیک غروب آفتاب بار دیگر ولید مأمورانی فرستاد تا از امام حسین(ع) بخواهند تا حاضر شود و برای یزید بن معاویه با ولید بیعت کند. و امام حسین(ع) به آنان گفت باشد تا صبح شود بینیم چه باید کرد. و سپس شب همان روز با اهل بیت و فرزندان و فرزندان برادر خود امام حسن(ع) و برادران خویش به جز محمد بن حنفیه، مدینه را به سوی مکه ترک کرد. او شب جمعه در حالی که سه شب از ماه شعبان آن سال می‌گذشت وارد مکه شد و تا دهم ذی‌حجه در آن شهر ماند. و تا این زمان موضع آن حضرت امتناع از بیعت و بررسی اوضاع برای ورود به وضعیت و مرحله جدید نهضت مقدس خود بود و در طول این مدت تمام تبلیغات و سخنان روشنگر آن حضرت بر همین محور دور



می‌زد و خود این حرکت مقدس از مدینه و انتخاب مکه بدین منظور به عنوان شهر امن الهی و مجمع عمومی مسلمانان، اقدامی روشنگرانه در جهت اعلام مظلومیت و ناامنی و نیز اعلام حقانیت راه خود و ناشایسته بودن یزید برای امر خلافت بود.

### ◀ اقدام برای برپایی حکومت اسلامی<sup>۲۶</sup>

آنگاه که خبر امتناع حسین بن علی (ع) در نقاط مختلف جامعه اسلامی آن روزگار پیچید، مردم کوفه که مرکز شیعه و پیروان و دوستان علی (ع) و اولاد او به شمار می‌رفت به جوش و خروش آمدند و با اجتماعی که در منزل سلیمان بن صرد خزاعی تشکیل شد، طی نامه‌ای که به امضای آنان رسید از امام حسین (ع) خواستند تا هر چه زودتر به سوی آنان بیاید و زمامداری آنان را بر عهده بگیرد.

در خلال حدود چهار ماه که آن حضرت در مکه اقامت داشت، بی‌وقفه از سوی کوفیان برای آن حضرت دعوت‌نامه می‌آمد و در یک روز ششصد نامه از آن مردم به دست آن حضرت رسید و مجموع آن در نوبتهای گوناگون به دوازده هزار نامه بالغ شد، و در این مدت آن بزرگوار، با کمال متانت و تأنی به هیچ یک از آنها پاسخی نداد.<sup>۲۷</sup> و این سکوت در دیدگاه اهل نظر بسیار پرمعنا و پررمز و راز است. او با این سکوت، هم بی‌میلی خود به حکومت را نشان داده و هم به صورتی، بی‌اعتمادی خود نسبت به مردم کوفه و سابقه عهدشکنی و سست عنصری آنها را به آنان فهمانده است و بر این اساس اقدام خود را تنها بر اساس اتمام حجت مبتنی کرده است نه بر پایه اعتماد به دعوت و قیام آنان. گذشته از اینکه حزم و دوراندیشی خویش را در قبال عوامل محرکی که هر طالب مقام و ریاستی را به وسوسه و می‌دارد به نمایش گذاشته است که او از روی ناپختگی و عدم بصیرت و تحت تأثیر دعوت بی‌پایه برخی افراد و گروههای شورشی و احساساتی، به کاری ناخواسته و مجهول اقدام نکرده است، بلکه تمامی جوانب کار را سنجیده و در تعقیب آن هدف ثابت و جاری خود و بر پایه عمل به تکلیف الهی، هیچ نقطه نامعلوم و کوری برایش وجود ندارد.

آخرین نامه‌ای که از مردم کوفه به دست آن حضرت رسید که آن را گروهی از سران کوفه نوشته و توسط دو نفر از بزرگان آن شهر به سوی آن حضرت ارسال کردند،<sup>۲۸</sup> گویا حجت الهی را بر آن حضرت تمام کرد و با همه علم و آگاهی خود مبنی بر عدم وفاداری آنان چاره‌ای جز جواب مثبت نداشت اکنون این پرسش مطرح است که با وجود علم آن حضرت مبنی بر





عدم مساعدت اوضاع، چگونه باز به دعوت آن مردم پاسخ مثبت داد؟  
در پاسخ به این سؤال، توجه به این نکته لازم است که امام و ولی مطلق الهی دارای دو شأن است. از یک جنبه از سایر مردم ممتاز است و از جنبه دیگر با آنان شریک است. شأن ممتاز او، همان مقامات معنوی منحصر به فرد او است، ولی از ناحیه و جهت مشترک خود، نسبت به تکلیفهای الهی مانند سایر مردم است، و لذا تکلیف امامان(ع)، بر اساس علم عادی آنها تعیین می شود، نه دانش و آگاهی های غیبی آنان.

و بر همین پایه نیز اقدام اختیاری آنها به کارهایی که شهادتشان را در پی دارد، تفسیر می شود. توگویی بار دیگر جریان بیعت مردم با پدرش علی(ع) را پیش روی خود می بیند که در عین بی میلی و آگاهی آن حضرت بر پیمان شکنی بسیاری و بی وفایی و سرکشی گروهی دیگر و نامردمی ها و عداوتها و عدم همراهی ها و مساعدتهای فراوان، بر اثر هجوم مردم و اصرار آنها بر قبول زمامداری آنان، راهی جز قبول پیشنهاد آنان نداشت که خود فرمود:

«لو لا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر لالقیتم حبلها علی غاربها...»<sup>۲۹</sup>  
اگر مردم بر در خانه من هجوم نمی آوردند و با اعلام کمک و یاری آنان حجت بر من تمام نمی شد، بی تردید افسار شتر خلافت را برگردنش می آویختم...»

آنگاه امام حسین(ع) طی نامه ای به مردم کوفه که آن را به وسیله مسلم بن عقیل فرستاد و او را در آن نامه به عنوان معتمد خود و به نمایندگی از جانب خویش معرفی کرد و قول داد که اگر جناب مسلم بر آمدن آن حضرت نظر مساعد دهد، با شتاب به سوی آنها حرکت کند و در آخر نیز این جمله را اضافه کرد:

«فلعمری ما الإمام إلا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الله، الحابس نفسه علی ذات الله و السلام.»<sup>۳۰</sup>

در جمله «ما الامام» نفی حقیقت امامت شده است، یعنی کسی که چنین نباشد حق زمامداری ندارد و به غلط و غاصبانه این نام را بر خود نهاده است.

مقصود از جمله «الا الحاکم بالکتاب» ممکن است این باشد که امام برحق، کسی است که بر اساس موازین و معیارهای شناخته شده در قرآن به حکومت برسد و کتاب مجید او را به این سمت بشناسد، نه حاکمی که از نظر قرآن طاغوت به حساب آید و بر خلاف موازین آن به قدرت دست یافته باشد. و احتمال دارد مقصود از آن این باشد که او کسی است که قانون و اساسنامه حکمرانی خود را آموزه ها و مقررات قرآن مجید قرار داده و بدان ملتزم و



پایبند باشد.

در مورد جمله «القائم بالقسط» هم دو احتمال می‌رود، نخست آنکه امام به کسی گفته می‌شود که قوام حکومت او و مایه بقای آن، عدالت‌گستری او باشد نه ستم‌پیشگی و استبداد. دیگر آنکه شخصی این عنوان را دارد که قسط‌پرور و برپادارنده عدالت در جامعه باشد. جمله «الدائن بدین الحق» را نیز می‌توان دو گونه تفسیر کرد. اول آنکه زمامدار فردی است که باتقوا و متدین باشد و دیگر آنکه او کسی است که خود را ملتزم به اجرای دستورات دین در سطح اجتماع و مردم بدانند و بر ترویج آن اهتمام ورزد. جمله اخیر نیز دو احتمال دارد. نخست آنکه از اوصاف امام این است که نفس خود را در ذات و رضای خداوند حبس کند و به هواها و شهوات نفسانی خویش اجازه جولان ندهد، دیگر آنکه او کسی است که تمام وقت و نیرو و استعداد خود را وقف خدمت به دین و جامعه کند و جز در حد ضرورت به امور شخصی خود نپردازد.

و در حقیقت این نخستین موضع‌گیری صریح امام حسین(ع) نسبت به مرحله جدید در نهضت مقدس او است. با وارد شدن آن بزرگوار به این مرحله، آهنگ سخنان و کلمات آن حضرت نیز متناسب با وضعیت جدید، رنگی دیگر می‌گیرد، و از این پس به طور وسیع به زمینه‌سازی و روشنگری و دعوت مردم به قیامی فراگیر بر ضد دستگاه حکومت یزیدی دست می‌زند و در همین راستا نامه‌ای به اشراف و رؤسای قبایل بصره می‌نویسد و آنان را به نصرت و کمک خود دعوت می‌کند.<sup>۳۱</sup> و نیز اقدامات و روشنگری‌های دیگر، که تمامی آنها در این مقطع صورت می‌گیرد.

او با اینکه می‌داند نهایت کارش به کجا خواهد انجامید و خود در سخنانی که از آن حضرت نقل شده است به وضوح این موضوع را یادآور شده است<sup>۳۲</sup> و می‌داند که این حرکتها، در جهت پیروزی ظاهری و نظامی نتیجه‌ای نخواهد بخشید، ولی در عین حال، شاید به دو جهت، به این روشنگریها و پیام‌رسانی‌ها اقدام کرد؛ یکی استفاده از فرصت تازه برای بیدار کردن جامعه خفته اسلامی از خواب غفلت و جهل و توجه دادن آنان به تکلیفی بزرگ و ایجاد حرکت و شور و آگاهی به خطری عظیم که بنیاد دین را تهدید می‌کند. و دیگر اینکه تعقیب این هدف یعنی پاسخ مثبت دادن به دعوت مردم کوفه برای برپایی حکومت اسلامی و قطع ید بنی‌امیه، خواسته‌ای است که یاران زیادی می‌طلبند، عده و عده می‌خواهد، آن حضرت در این راه می‌باید با مراقبت و دقت تمام، به گونه‌ای عمل کند که گویا باید در این



راه به پیروزی رسد و طوری قدم بردارد که او را به عدم تدبیر و درایت و بی‌برنامگی متهم کنند و آیندگان بگویند که اگر چنین و چنان می‌کرد موفق می‌شد.

### ◀ زیباترین انتخاب

حرکت امام حسین (ع) را از مکه به سوی کوفه، روز هشتم ذی‌حجه سال شصتم هجری نوشته‌اند. و این همان روزی است که از اقصی نقاط جهان اسلام حاجیان برای انجام مناسک حج در آن شهر مجتمع‌اند، ترک مکه در آن روز و رها کردن اعمال حج، آن هم از سوی شخصیتی ممتاز و الهی مانند حسین بن علی (ع)، بسیار پر معنا و بیدارگر بود، و زیباترین انتخاب بود تا عملاً ناخشنودی خود را نسبت به وضعیت موجود اعلام کند و تمام عالم اسلام پیام حسینی را از طریق حاجیانی که چند روز دیگر به مناطق مختلف خود می‌روند، دریافت کنند، و قطعاً این سؤالی بوده است که در اذهان اکثریت آنان پدید می‌آمد که چه حادثه‌ای پیش آمده است که فرزند زاده کعبه، در حساسترین روزی که همگان به سوی خانه خدا می‌روند، آن را پشت سر گذاشته است، گو اینکه عده‌ای او را به بی‌توجهی به مناسک حج متهم کنند و سخنی دیگر بگویند.

توجهی که آن حضرت برای این کار خود در پاسخ به برادرش محمد بن حنفیه که علت آن را از او جویا شده بود بیان کرده است این است، که می‌ترسم یزید خون مرا در کنار کعبه بریزد و بدین وسیله حرمت خانه حق هتک شود.<sup>۳۳</sup>

او به خوبی می‌دانست که یزید از او دست‌بردار نیست و در صدد است تا کسی یا افرادی را وادار سازد، تا در ازدحام جمعیت، به طور ناشناس آن حضرت را ترور کنند و سپس به اتهام قتل او، بی‌گناهی را گرفته و مجازات کند. و در این صورت هم حرمت خانه خدا شکسته و هم خون پاک آن حضرت پایمال شده و کوچکترین بهره‌ای برای دین، جز تحکیم موقعیت یزید از آن حاصل نمی‌شد.

بی‌گمان این اخبار و سخنان در محیط آن روز مکه دهان به دهان می‌گشت و بین مسلمانان منتشر می‌شد. امتناع حسین از بیعت با یزید، عدم امنیت او در مکه و قیام او برای ایجاد حکومت اسلامی حادثه‌ای عظیم بود که آن حضرت با بهره‌برداری از ترک مکه در آن روز حساس، پیام آن را طنین‌اندازتر از هر وسیله‌ای دیگر به گوش جهانیان رسانید.



## ◀ شهادت

پی‌گیری برپایی حکومت اسلامی و احساس تکلیف نسبت به این موضوع تا هنگام مواجه شدن با حجتی قاطع، بر خلاف آنچه تاکنون بوده است، به گونه‌ای که هیچ عذر و بهانه‌ای برای مردم کوفه باقی نماند، از سوی امام حسین (ع) دنبال می‌شد و حتی با رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم در منزلگاه «زباله» و متفرق شدن عده‌ای از اهل دنیا که از مکه با آن حضرت همراه شده بودند، آن حضرت مسیر حرکت خود به سوی کوفه را تغییر نداد، تا اینکه دو منزل مانده به کوفه، با سپاه حرّ برخورد کرد. از وقایعی که در این ملاقات رخ داد، سخنان روشنگرانه کوتاهی بود که آن حضرت خطاب به سپاه حرّ ایراد کرد. او پس از نماز عصر به پا ایستاد و رو به جمعیت کرد و پس از حمد و ستایش خداوند فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! ان تَتَّقُوا اللَّهَ وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ، يَكُنْ أَرْضِيَّ اللَّهُ عَنْكُمْ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ أَوْلَىٰ بَوْلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمَدْعِيِّينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَالسَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ فَإِنَّ أَيْبَتَكُمْ إِلَّا الْكِرَاهَةَ لَنَا وَالْجَهْلَ بِحَقِّنَا وَكَانَ رَأْيَكُمْ أَلَانَ غَيْرَ مَا أَتَيْتُمْ بِهِ كَتَبْتُمْ وَ قَدِمْتُمْ عَلَيَّ بِه رَسَلْتُمْ أَنْصَرَفْتُمْ عَنْكُمْ»<sup>۳۴</sup>

ای مردم، اگر تقوای الهی پیشه کنید و حق را برای اهل آن بشناسید برای کسب خوشنودی الهی بهتر است. و ما خاندان پیامبر سزاوارتر به ولایت بر شما از این مدعیان بناحق و غاصبیم، همانها که به ستم و تجاوز بر شما حکم می‌رانند. و اگر اراده کرده‌اید که از ما کراهت داشته و حق ما را نادیده بگیرید و اکنون نظر شما جز آن چیزی است که در نامه‌ها تان نوشته و فرستادگان شما ابراز داشته‌اند، از آمدن به سوی شما منصرف شده و باز می‌گردم.»

در این کلام ابتدا عنصر تقوا یادآوری شده است که اگر متقی باشید نیروی شناخت می‌یابید و حق و باطل را از هم تمیز می‌دهید. البته پیداست مقصود از معرفت در این سخن صرفاً شناخت نظری نیست، زیرا آنان در این جهت مشکل جدی نداشتند، بلکه مقصود از آن کنایه از التزام و حمایت عملی و معرفتی است که به اقدام منتهی شود، مثل اینکه گفته می‌شود «فلانی آن شخص را به آن مقام نمی‌شناسد» و لذا در قسمت پایانی پس از بیان شایستگی خود برای امامت و ناشایسته بودن زمامداران حاکم می‌فرماید: «و ان ابیتم ... و الجهل بحقنا» و لذا مقصود علم و جهل عملی است. و بی‌تردید جمله «ارضی لله عنکم» و نیز «... اولی بولایة هذا الامر ...» همچون «الله اعلم حیث یجعل رسالتة» معنای تفضیل ندارد بلکه در بردارنده معنای فعل ساده است.

و نیز در این سخن اشاره است به اینکه تقوا تنها یک امر فردی و مربوط به شؤون شخصی نیست، بلکه با مسایل اجتماعی و سیاسی پیوند خورده است. و بدون داشتن زمامداری



برحق، نمی‌توان ادعای تقوا داشت.

نکته قابل توجه این است که آن حضرت در قسمت پایانی کلام خویش، ولایت را حق خاندان عترت می‌داند و این نشان می‌دهد که از دیدگاه اسلام، مشروعیت زمامدار و امام برحق منشأ الهی دارد، زیرا بنا بر اینکه مشروعیت ناشی از رأی مردم باشد، پیش از انتخاب حقی وجود ندارد تا به آن استدلال و احتجاج شود.

و در نهایت پس از امتناع حر و سپاهیان او از حرکت امام به سوی مقصد دلخواه آن حضرت و توافق آنان بر طی مسیری که نه به جانب کوفه باشد و نه به مدینه منتهی شود، مرحله‌ای جدید در نهضت حسینی شروع می‌شود و آن موضع‌گیری صریح برای پذیرفتن و آمادگی برای قبول شهادت است.

از این پس دیگر سخنی و اقدامی در باره ولایت و زعامت ظاهری نیست، هرچه هست سخن از شهادت و استقبال از مرگ پرافتخار و امتناع از پذیرش زندگی همراه با ذلت و خواری است. حماسی‌ترین و بیدار کننده‌ترین سخنان امام حسین (ع) از این مقطع شروع می‌شود و تا پایان عمر مقدس و خونبارش ادامه می‌یابد.

سیاست جدی و قاطع یزید بن معاویه بر این بود که اگر دست به حسین بن علی (ع) پیدا کنند جز دو راه، تمامی راهها را بر آن حضرت ببندند، تسلیم بی قید و شرط یزید و عبیدالله بن زیاد و بیعت با او و دیگری پذیرش مرگ و شهادت. و این موضوع را خود آن حضرت این چنین بازگو فرموده است:

«الَا وَإِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَّزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَالدَّلَّةِ وَهِيَهَاتَ مِمَّا الدَّلَّةُ يَأْبَى اللَّهُ ذَالِكَ لَنَا وَرَسُولِهِ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورِ طَابِتٍ وَطَهْرَتِ وَأَنْوَفِ حَمِيَّةٍ وَنَفُوسِ أُبَيَّةٍ مِنْ أَنْ تَوْثُرَ طَاعَةَ اللَّتَامِ عَلَى مِصَارِعِ الْكِرَامِ، أَلَا وَإِنِّي زَاخِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ مَعَ قَلَّةِ الْعِدَدِ وَخَذَلَةِ النَّاصِرِ؛<sup>۳۵</sup> آگاه باشید که فرزندخوانده پسر فرزندخوانده، تنها بر یکی از دو کار اصرار ورزیده و پای می‌فشارد؛ یکی پذیرفتن شمشیر و دیگری قبول ذلت و چه بسیار دور است ذلت از ما! این کار را نه خداوند رسول او و نه مؤمنان و نه دامنه‌های پاک و مطهری که از آن برخاسته‌ایم، می‌پذیرند، همان جانهای باکرامت و نفسهای عزتمندی که به خویش اجازه نداده و نمی‌دهند که اطاعت انسانهای پست و زبون را بر مرگ پرافتخار برگزینند، و آگاه باشید که به یقین من با این اهل بیت خود، با کمی عده و بی‌وفایی مردم، خواهیم جنگید.»

ظاهراً مقصود از «الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى» عبیدالله بن زیاد است، زیرا هم خود او و هم پدرخوانده‌اش زیاد، نسبت روشنی ندارند و او بود که مطابق نقل برخی،<sup>۳۶</sup> پیشنهاد مراجعت به مدینه و یا رفتن به شام و ملاقات با یزید بن معاویه را پذیرفت و به عمر سعد دستور اکید داد تا یا از او برای یزید بیعت بگیرد و یا با او به نبرد برخیزد. به نظر می‌رسد پیشنهاد رفتن به



شام ابتدا از سوی عمر سعد مطرح شده باشد و امام نیز به جهاتی آن را پذیرفته باشد و آن را از تسلیم شدن به عیدالله ارجح بداند، زیرا ممکن بود در این خلال حوادثی رخ دهد و عاقبت کار به صورتی دیگر رقم بخورد.

امام حسین(ع) در این سخن خود، نبرد را از دایره خود و یزید بیرون برده است و آن را جنگ خدا و رسول و دامنه‌های پاک و مؤمنان با صف شیطان و کارگزاران ذلت و پستی دانسته است و با منطق و عمل خود، راه پذیرش ذلت را برای همیشه بر روی بشر مسدود کرده است. جمله معروف آن حضرت که: «...انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برما»<sup>۳۷</sup> در این مقطع صادر شده است.

کوتاه سخن آنکه آن حضرت کوشید در این مرحله از نهضت مقدس خود که مقطع اصلی قیام او به شمار می‌رود، با رساترین کلمات و ماندنی‌ترین جمله‌ها، فرهنگ شهادت طلبی و عزتمندی و کرامت نفس را در قاموس بشر با خون خود ثبت کرده و راهی روشن و پرفروغ تا دامنه قیامت به روی جامعه انسانی باز کند. او با زبان شهادت خود به مردم و امت محمدی آموخت که اسلام این نیست که یزید بن معاویه می‌گوید و اسلامی که او ترویج می‌کند و بر پایه آن امیر مؤمنان می‌شود همانی است که با آن حسین بن علی کشته می‌گردد و خاندان پیامبر به اسارت برده می‌شود.

و این بزرگترین خدمتی بود که خون حسین(ع) به اسلام کرد و برای همیشه آن را از خطر انحراف نجات داد و بیمه کرد، خدمتی که به اطمینان می‌توان گفت، حتی پیروزی ظاهری و دستیابی آن حضرت به زمامداری مسلمانان هم نمی‌توانست از عهده آن برآید و با توجه به همین امر راز سخن پیامبر اکرم(ص) که فرمود: «حسین منی و انا من حسین»<sup>۳۸</sup> حسین از من است و من از حسینم» روشن می‌شود و نیز معلوم می‌شود که چرا به او فرمود:

«یا حسین أخرج، فإنّ الله شاء أن يراک قتيلًا»<sup>۳۹</sup> ای حسین، از حرم امن الهی خارج شو که خداوند می‌خواهد تو را کشته ببیند.»

روشنگریها و بیدارگری‌های نهضت حسینی(س) تنها در حوزه اهداف خلاصه نمی‌شود بلکه سایر حوزه‌های مربوط به آن را نیز دربرمی‌گیرد، که بررسی آن مجال دیگری می‌طلبد.

□

#### بی‌نوشتها

۱. فرهنگ عمید.
۲. سوره طه، آیه ۴۳ - ۴۴.

۳. سوره حديد، آيه ۲۵.

۴. سيدبن طاووس، لهوف، چاپ قديم، ص ۲۰.

۵. «و لنبلونكم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين الذين اذا اصابهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المفلحون»؛

و ما شما را به چيزی از ترس و گرسنگی و کاهش در ثروتها و جانها و ميوهها مبتلا کرده و امتحان می کنيم و صابران را بشارت ده آنان که هر گاه مصیبتی بر آنها وارد شود می گویند ما از خداييم و به سوی او باز می گرديم درودهای خداوند و رحمت او شامل حال آنان است و همانان رستگارانند.» (سوره بقره، آيه ۱۵۵ - ۱۵۶).

۶. اصول کافی، دار الکتب الاسلاميه، تهران، ج ۱، ص ۲۰۰.

۷. محمد بن محمد بن نعمان بغدادی ملقب به شيخ مفيد، الارشاد، انتشارات بصيرتی قم، ص ۲۰۰. ابی محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبه دينوری، الامامة و السياسة، مكتبة مصطفى بابی حلبی، مصر، انتشارات رضی - زاهدی قم، ص ۱۶۵.

۸. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۱.

۹. ابن قتيبه دينوری الإمامة و السياسة، پیشین، ص ۱۸۱ - ۱۸۰.

۱۰. عبدالحسين احمد امینی نجفی، الغدير، دار الکتب الاسلاميه، تهران، ج ۱، ص ۱۹۹.

۱۱. صحيح مسلم، ج ۵، باب فضائل علی، ص ۱۲۲. صحيح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸.

۱۲. سوره نساء، آيه ۵۹.

۱۳. سوره انفال، آيه ۴۸.

۱۴. بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بيروت، ج ۴۴، ص ۲۰۵ - ۲۰۶.

۱۵. همان، ص ۴۵، ص ۱۳۹.

۱۶. ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، التهذيب، نشر صدوق، تهران، ج ۶، کتاب المزار، ص ۱۲۶.

۱۷. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۱۸. محمد بن حسن بن علی بن حسين بن شعبه حرّانی، تحف العقول، انتشارات بصيرتی قم، چاپ پنجم، ص ۱۷۴.

۱۹. همان، ص ۱۷۰.

۲۰. سيدبن طاووس، لهوف، ص ۷۱.

۲۱. همان، ص ۴۹.

۲۲. فرماندار مدینه را برخی همچون شيخ مفيد در ارشاد، ص ۲۰۰، «وليد بن عقبه»، پسر برادر معاويه که از سوی او به فرمانداری آن شهر منصوب شده بود، ذکر کرده اند و برخی ديگر همچون ابن قتيبه دينوری در «الامامة و السياسة»، ص ۲۰۴، او را «خالد بن حکم» نام برده اند.

۲۳. سيدبن طاووس، لهوف، ص ۱۹.

۲۴. شيخ مفيد، ارشاد، ص ۲۰۱؛ ابن قتيبه دينوری، الامامة و السياسة، ص ۲۰۵؛ سيدبن طاووس، لهوف، ص ۱۹. با تفاوتی مختصر در نقل.

۲۵. ارشاد، ص ۲۰۱. ولی به نقل سيدبن طاووس، در لهوف، ص ۲۵ حرکت آن حضرت به سوی مکه سه شب گذشته از ماه شعبان بوده است.

۲۶. بحثی که یادآوری آن لازم است این است که آیا برپایی حکومت اسلامی از اهداف تاکتیکی امام حسين (ع) شمرده می شود یا هدف راهبردی آن حضرت بوده است.



هر چند برخی نظریه دوم را برگزیده‌اند ولی به عقیده نگارنده نظریه نخست اولی به صواب است زیرا حکومت وقتی در کنار حفاظت از اساس دین قرار می‌گیرد، تنها می‌تواند در شرایط مساعد به عنوان وسیله‌ای به منظور پاسداری از دین و جریان آموزه‌های آن در متن حیات اجتماعی مورد استفاده و هدف باشد، و بدیهی است اساس دین بسته به حکومت دینی نیست زیرا قرن‌ها بر اسلام و مسلمین گذشته در حالی که جامعه دینی از آن محروم بوده است ولی در این حال اصل دین پابرجا باقی مانده است و هدف اساسی و ثابت امام که در هیچ شرایطی تبدیل و تعطیل نمی‌پذیرد، پاسداری از اساس دین است. و بر فرض قبول، در مورد نهضت عاشورا، قطعاً برپایی حکومت از اهداف تاکتیکی امام حسین (ع) بوده است. زیرا اولاً با توجه به اینکه آن حضرت یقین به شهادت داشت و می‌دانست موفق به اقامه حکومت نمی‌شود، چگونه کار عظیم خود را در تعقیب کاری قرار داد که می‌دانست انجامی ندارد؟ ثانیاً: هدف ثابت امام، باید امری باشد که با تمام مراحل حرکت او قابل جمع باشد، اگر حکومت، هدف راهبردی آن حضرت بود، حرکت او از مدینه، با این‌که هنوز دعوتی و حمایتی از او صورت نگرفته بود و نیز پیگیری نهضت پس از آن‌که بر همه روشن شد که در ادامه آن چیزی جز شهادت نیست، به چه انگیزه‌ای بوده است؟

ثالثاً: همواره پیروزی و شکست انقلابها را بر اساس وصول نهضت، به هدف راهبردی و عدم وصول به آن محک می‌زنند، اگر برپایی حکومت غرض اصلی و جاری آن حضرت بود، باید او را در این نهضت خود ناکام و شکست خورده به حساب آورد در حالی که این سخن بر خلاف باور قطعی شیعه است. رابعاً: بررسی سخنان آن حضرت از مدینه تا شهادت همین نظریه را تأیید می‌کند، زیرا به وضوح پیداست که سخن صریح از حکومت و اقدام علنی در این راه، از زمانی آغاز شد که بر اساس ظاهر، مقدمات و زمینه‌های برپایی حکومت دینی فراهم شد و پیش از آن و نیز پس از آشکار شدن قطعی برگشت مردم کوفه، در این باره سخن و اقدامی از آن حضرت صادر نشده است.

۲۷. لهوف، ص ۲۹.

۲۸. همان، ص ۲۹ - ۳۰.

۲۹. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، ص ۵۰، خ ۳.

۳۰. شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۰۴.

۳۱. بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، ج ۴۴، ص ۳۳۷.

۳۲. لهوف، ص ۵۲ - ۶۰؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴ - ۳۶۷.

۳۳. همان، ص ۵۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۳۴. شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۲۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷.

۳۵. لهوف، ص ۸۶.

۳۶. ارشاد، ص ۲۲۹.

۳۷. لهوف، ص ۷۱.

۳۸. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.

۳۹. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

